سخنرانی مسجد صاحب الزمانی بیرجند جلسه 25

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

صَلِّی اللّهُمَّ عَلَی التَّجَلِي الْاَعْظَمِ وَ کَمالِ بَهائِكَ الْاَقْدَمِ، شَجَرَةِ الطّورِ، وَ الْکِتابِ الْمَسْطورِ، وَ النّورِ عَلَی النّورِ، فی طَخْیاءِ الدَّیْجورِ عَلَمِ الْهُدي وَ مُجَلِّی الْعَمي وَ نورِ اَبْصارِ الْوَری وَ بابُكَ الَّذی مِنْهُ یُؤْتی الَّذی یَمْلَأُ الْاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً، کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً، سَیِّدِنا وَ مَوْلانَا وَ أمامِنا وَ هادِینا بِالْحقِّ القائِمِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلی أعْدائِهِمْ أَبَدَ الآبِدینَ وَ دَهْرَ الدّاهِرینَ.

(وَ لَقَدْ وَصَّلْنا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ) [1]

عرض می‌کنم آقایان، یک مقدار در چند شب پیش اشاره مختصری کردم، دایه از مادر مهربان‌تر نمی‌شود، کاسه از آش داغ‌تر نمی‌شود، اصحاب پیغمبر9 از خود پیغمبر، نه با شعورتر هستند نه با عقل‌تر هستند، و نه دلشان برای اسلام و مسلمین بیشتر از پیغمبر می‌سوزد. این مسلم و قطعی است.

هرکه بگوید مثلا «خالد بن ولید» یا «سعد بن ابی وقاص» و امثال این‌ها، اسم همه را ببریم، این‌ها از پیغمبر با فهم‌تر بودند، چنان به دهانشان می‌زنیم که دندان‌هایشان خرد شود. اگر این‌ها با فهم‌تر از پیغمبر بودند، پس پیغمبر این‌ها هستند، نه او، پس باید پیغمبر از این‌ها پیروی و تبعیت کند نه این‌ها از پیغمبر، و هر که بگوید اصحاب پیغمبر دلشان به حال اسلام و مسلمین بیشتر از خود پیغمبر می‌سوخته است باز هم به دهانش می‌زنیم که دندان‌هایش نرم شود.

(آمَنَ الرَّسُولُ بِما أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّه وَ مَلائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِه) [2] یعنی می‌گویی به قدری که «عثمان» دلش برای اسلام و مسلمین می‌سوخته است، پیغمبر نمی‌سوخت؟ یا به قدری که عثمان حضرت ذو النورین رضی الله عنا جمیعا، به قدری که این بزرگوار می‌فهمیده است، پیغمبر نمی‌فهمیده است؟ حرف‌ها قابل ذکر نیست هر بچه‌ای این حرف‌ها را می‌فهمد.

خوب، پیغمبر برای بعد از مرگ خودش راجع به زمام داری امت و پیشوایی مسلمین هیچ فکری نکرد، چیزی هم نگفت، آن تجارت خانه بزرگ را گذاشت. این تجارت خانه‌ای که می‌خواهد تمام دنیا ازش جنس بخرد، به همه جا شعبه باز کند، به تمام پنج قطر دنیا، آسیا، آمریکا، اروپا و آفریقا،

به همه جا می‌خواهد شعبه پیدا کند و همه ازش جنس بخرند. جنس «لااله الا الله» را بخرند، این پیغمبر این مغازه را بی‌صاحب گذاشته است؟ آهای منشی من، آهای سرایدار من، آهای قهوه‌چی من، آهای شوفر و راننده اتومبیل باری من، شما بنشینید بعد از من یکی را معین کنید، جامعه بنشیند، این تجارت خانه را به راه بیندازد. این کار را کرد؟

خوب عقل‌هایتان را جمع بکنید. من این پی‌ریزی را محکم بکنم، بعد برسیم به امام زمان7، یک تاجری، جناب آقای آسید محمد آمده است، یک تجارت خانه را باز کرده است، شروع به خرید و فروش کرده است (إِنَّ الله اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة) [3] می‌گوید: من جنس آوردم بفروشم، بیایید بخرید، جنست چیست؟ بهشت است، حورالعین است، اما حورالعین‌های بهشت مثل زن‌های امشب پشت پرده حرف نمی‌زنند، این برای نوبرانه بود، حورالعین است، همه قاصرات‌الطرف هستند و کواعب اتراب هستند، انهار است، اشجار است، میوه‌ها است، چه و چه، این جنس‌هایی که ما ؟؟؟ 7 اما آن‌که در مقابلش از شما می‌خواهم، نماز است و روزه است و سهم امام7 دادن است و زکات دادن است (إِنَّ الله اشْتَرى مِنَ الْمُؤْمِنينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّة) اگر جایی هم کفار خواستند ریشه اسلام را بکنند، شما جلویشان را بگیرید و لو کشته بشوید. جهاد این ثمرش است، مثمن بهشت است، این تجارت خانه را باز کرده است، می‌خواهد این تجارت خانه، در دنیا دایر بشود. درست است یا نه؟ خودش هم می‌داند که این تجارت خانه را باید باز بگذارد و برود (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) [4] می‌داند که در سن شصت و سه سالگی باید بمیرد و برود. حالا شصت و سه ساله نه، هفتاد ساله، هشتاد ساله، نود ساله، باید بالاخره برود. همه مردنی هستیم. آن وقت راجع به اداره این تجارت خانه و خرید جنس‌ها و فروش و کیفیتش هیچی نمی‌گوید؟ آن دم دمه‌های رفتنش می‌گوید: من خیال مسافرت کلی دارم و می‌خواهم بروم. آهای منشی تجارت خانه، دفتردار تجارت خانه، قهوه‌چی تجارت خانه، سرایدار تجارت خانه، شوفر و راننده ماشین‌های تجارت خانه، انباردار تجارت خانه، شماها جمع بشوید، من که رفتم یکی را معین کنید بیاید جای من بنشیند و تجارت خانه را به راه ببرد این تجارت خانه دنیایی را.

اگر این کار را کرده باشد باید تیمارستان ببرندش، معالجه‌اش کنند. وقتی این تاجر، این جناب آسید محمد عاقل است، وقتی عاقل است که از همان اولی که تجارت خانه را به راه می‌اندازد به فکر آن روزی که از این تجارت خانه می‌خواهد مسافرت برود، به فکر آن هم باشد چون می‌خواهد این تجارت خانه باقی باشد و دنیا را بگیرد. آقا باید یک کسی را خودش تربیت کند، به تمام شئون تجارت خانه آشنایش کند، جنس را کی باید خرید، از کی باید خرید، چطوری باید فروخت، با

بانک‌ها چطوری و چگونه باید ارتباط گرفت، تمام ریزه‌کاری‌های خرید و فروش و زیاد کردن مشتری و زیاد کردن شعبه‌ها و این‌ها را، همه باید به او یاد بدهد، زیر دست خودش، بعد از چند صباحی خودش باید مسافرت کند، به این اطراف برود. به این ییلاقات ده فرسخی، بیست فرسخی، برای نمونه، آنی را که تربیت کرده است بگذاردش که او دستش بکار آشنا بشود، بعد هم اندک اندک به منشی‌اش بگوید، آقاجان من رفتم، فلانی جان من خواهد آمد، او می‌داند چه کار بکند، باید تابع او باشی، باید به طرف‌هایی که دارد بنویسد، اگر من مسافرت کردم فلان امضا جای امضا من است، به بانک‌ها بگوید امضا فلانی جای امضا من است، این‌ها همه را بگوید، همه را آشنا کند، بعد مسافرت کند. آن زمانی‌که مسافرت کرد، کسی را که این معرفی کرده است، می‌آید جایش بنشیند. این قانونش است.

این را که من دارم می‌گویم، به این سادگی هم می‌گویم که بچه‌ها بفهمند، قابل انکار نیست، مگر کسی انصاف نداشته باشد، مگر کسی بخواهد با حق و حقیقت و با جان ایمانی خودش بجنگد. شما یک دکانی باز کنی، بخواهی که این دکانت دایر باشد، بخواهی این مغازه‌ات مشتری زیاد پیدا کند، بخواهی این مغازه شعبه‌هایی در محله‌های شهر پیدا کند، از همان اولی که مغازه را باز کردی، برای خودت یک نفر نایبی، جانشینی که عقل داشته باشد، شعور داشته باشد، علاقه به تجارت خانه داشته باشد، ذوق داشته باشد، عشق به تجارت خانه هم داشته باشد، این را پیدا می‌کنی، تربیتش می‌کنی، بالا می‌آوری، تا روزی که مُردی، او جایت بنشیند، یا روزی‌که مسافرت کردی، می‌خواستی بروی سفر اروپا، شش ماه طول می‌کشد، این تجارت خانه نخوابد. یک نفر خبره این‌جا باشد.

این پیغمبر اسلام همین کارها را کرده است. این‌که آمده دنیا را بگیرد، که همین طوری علی شیر خدایی کار نمی‌کند، بی‌حساب کار نمی‌کند. این‌که آمده می‌گوید: آهای «ابوعلی سینا»، آهای «خواجه نصیر طوسی»، آهای «میرفندرسک» و «داماد»، آهای «ابونصر فارابی»، آهای استادهای فیلسوف بزرگ دنیا، باید بیایید زیر عبای من، باید بیایید در من نوکری کنید و پیروی کنید، این نوابغ بشر را می‌خواهد به دنبال خودش بیاندازد، این این‌قدر شعورش نمی‌رسد که فردا که مُرد کی باید این اداره را اداره کند؟ کی باید این اداره را بچرخاند؟ بنشینند چهار نفر یک نفر را معین کنند، ما که دیده‌ایم با چشمانمان هزار مرتبه دیده‌ایم که انتخابات روی متن حق و حقیقت نمی‌شود، حب و بغض‌ها و پارتی بازی‌ها، پول خرج کردن‌ها، تهدید و ترور کردن‌ها، این‌ها حق را از مسیر خودش منحرف می‌کند، منتخبین، منتخبین به حق نیستند و نمی‌شوند.

ما این‌ها را به چشممان دیده‌ایم. تعارف ندارد. نه ما، دنیا دیده است. خوب اگر این کار را بکند، چهار نفر دسته بندی کند، پول هم خرج می‌کنند، فرض کنید کربلایی علی نقی را جای پیغمبر بنشانند، ؟؟؟ 14:40 می‌شود به همه چیز، آن وقت شروع می‌کند با سر نیزه و قنداق تفنگ، می‌خواهد اسلام را به دنیا ببرد، سر نیزه و قنداق تفنگ که اسلام نمی‌برد، عقیده نمی‌آورد، فتوحاتی که شده در صدر اسلام، یک غاز به درد نمی‌خورد.

جوان‌ها یاد بگیرید، خیلی دهان را پر باد نکند، فتوحات شد، فتوحات یک پول به درد نمی‌خورد. فتوحات بر مجری و ؟؟؟15:20 پیغمبر نبود، فتوحات و جنگ‌هایی که کردند، جنگ ؟؟؟ و جنگ نهاوند و جنگ گیلان و جنگ‌هایی که کردند، اغلبش جنگ‌های وحشیانه بوده است. من فرصت ندارم، خدا شاهد من یک موقعی راجع به جهاد اسلام و قوانین جهاد اسلام صحبت می‌کردم، تمام این جنگ‌هایی که شده به استثنا جنگ‌هایی که خود پیغمبر9 و علی7 بوده اند، باقی دیگر از مسیر اسلام خارج است. جنگ‌های وحشی‌گری بوده است، مملکت گیری بوده است، دل‌ها را منجزر کرده است، اگر قرآن نمی‌بود و اگر فرمایشات امیرمومنان7 و یارانش نمی‌بود، این جنگ‌ها یک وجب اسلام را نفوذ نمی‌داد.

هتک مدائن ظاهریه، ربطی به فتح مدائن قلب ندارد. باید شهرستان دل را گشود و تسخیر کرد. شهرستان دل را، منطق، دانش، علم، تقوی، او می‌گیرد نه سر نیزه نه شمشیر، به هر حالت بگذرم.

پیغمبر معین کرده است. معطل نشوید. هر عاقلی این مطلب را می‌فهمد (وَ أَمْرُهُمْ شُورى بَيْنَهُم) [5] ربطی به این موضوع ندارد. (ما كانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) [6] وقتی خدا و پیغمبر حکمی را گفتند، دیگر اختیار مال مردم نیست.

قرآن می‌گوید: و خدا به پیغمبر گفت، در روز غدیر خم گفت: یک بچه‌ای را که مطابق میلش بود، ماده‌اش، ماده قابل بود، یک آنی هم به خدا شرک نیاورده بود، استعدادش هم خیلی فوق العاده بود، علاقه به پیغمبر هم داشت، مانند علاقه بچه به مادرش که امیرمومنان می‌فرماید: «کنت اتبعه اتباع الفصیل بامه» [7] من دنبال پیغمبر می‌رفتم، مانند بچه ناقه که دنبال مادرش می‌رود. بچه ناقه ندیده‌اید، من یک وقتی مشغول زراعت کاری شدم، بعد از واقعه مشهد رفتم مشغول ذراعت کاری شدم. خیلی چیزها فهمیدم. آن قدری که بچه شتر، بچه ناقه، مقلد مادرش است، هیچ بچه‌ای از بچه‌های حیوانات، حتی بچه‌های انسان هم این قدرها مقلد مادرشان نیستند.

من عرض کردم مشغول ذراعت کاری بودم، آن وقت‌ها شترهایی می‌آوردند، دم پاریز ما، هندوانه، خربزه‌ها را باز می‌کردند، شهر مشهد می‌بردند، در دو فرسخی مشهد یک ملک داشتم، در چهار فرسخی نیشابور هم یک ملک داشتم، یک روز شترهایی که بار می‌کردند، بعضی شترها بچه داشتند، همین‌طور که می‌رفت، یک دفعه من ملتفت شدم چرا امیرمومنان7 می‌فرماید: «کنت اتبعه اتباع الفصیل بامه» من دنبال پیغمبر بودم آن طوری که بچه ناقه دنبال مادرش است. دیدم این ناقه اگر این‌طور می‌کند بچه هم این‌طور می‌کند، ناقه مادر، کله اش را این‌طور می‌کند، بچه هم این‌طور می‌کند، او اگر هروله می‌کند، این هم هروله می‌کند، تقلید صرف صرف است.

امیرمومنان7 تقلید صرف پیغمبر9 بود «کنت اتبعه اتباع الفصیل بامه» هرجا پیغمبر پا می‌گذاشت این هم پایش را همان‌جا می‌گذاشت، از بچگی تربیتش کرد، به دلخواه خودش بار آوردش، به تمام رموز و فنون و اسرار این تجارت خانه علی7 را آگاه کرد.

بابا یک شب همراه پیغمبر رفتن و توی غار گیر کردند و بعد هم ده، بیست، سی، چهل، فرسخ با پیغمبر رفتن، البته فضیلت است من نمی‌خواهم بگویم فضیلت نیست، ولی یک عمر با پیغمبر راه رفتن فضیلت نیست؟ این عجیب است والله، یک عمر کسی با کسی راه برود این فضیلت نیست، اما شصت فرسخ یکی با یکی راه رفته است، این دیگر فضیلت فوق العاده شد. این هم فضیلت است نه این‌که نباشد. هزار تای این‌ها را علی7 داشت، آن وقت علم بهش آموخت، عمل بهش آموخت، اسرار و رموز را بهش آموخت، ریزه ریزه روی کارش آورد، گاه گاهی هم خودش از مدینه بیرون می‌رفت کار را به دست علی7 می‌داد، به این و آن و این و آن هم مکرر گفت: علی، علی، بعد از من علی، بعد از من علی، بازوی من علی، وصی من علی، وارث من علی، قاضی دین من، آنی که قرض‌های من را باید ادا کند، علی، آنی‌که علم ما را دارد، من شهرستان علم هستم، آنی که در این شهرستان است علی، «انا مدینه العلم انا مدینه الحکمه انا دار الحکمه انا مدینه العلم و علی بابها» [8] این‌ها را گفت، به عموم گفت، به خواص گفت، رو منبر گفت، تو محضر گفت، به عناوین مختلفه، علی با حق است، حق با علی است، علی با قرآن است، قرآن با علی است، هرجا حق برود علی هم آن‌جا می‌رود، هرجا علی برود حق آن‌جا است، این‌ها همه را گفت، این‌ها را ما شیعه تنها نقل نمی‌کنیم، این‌ها را برادران عامی ما در کتاب‌هایشان نقل کرده‌اند.

خدا رحمت کند مرحوم «علامه امینی» حاج میرزا «عبدالحسین امینی» رضوان الله علیه، خدایا به حق امیرالمومنین7 امشب از این مجلس کوچک ما طبقات انوار را به روح پر فتوح این بزرگوار عطا بفرما.

این دوره کتاب «الغدیر» که ایشان نوشته‌اند، تمامش از کتب برادران عامی ما روایات را نقل کرده‌اند تمام، یازده جلد در آمده است، بخرید. پول دارهای این شهر، اقلا ده دوره از این الغدیر بخرید، خودتان حالیتان نمی‌شود، زبان عربی بلد نیستید، بدهید به علمایتان، بدهید به طلاب مدرستان، آن‌وقت از این‌ها درخواست کنید یک جلسه‌ای منعقد کنند، برای شما الغدیر را بخوانند، ترجمه کنند، برایتان بگویند. یک دریا روایت از کتب عامه این بزرگوار جمع کرده است، با سند صحیح نوشته است، هر چه را که می‌گوییم از کتب آن‌ها می‌گوییم. علی7 را به جمیع شئون معرفی کرد، بعد از علی7 هم جانشین علی7 را معین کرده است. او می‌فهمد که علی7 هم می‌میرد، بعد از علی7 این تجارت خانه بی‌صاحب باشد؟ نخیر، بعد از او را هم معین کرده است. همین‌طور تا وقتی‌که این تجارت خانه باید در دنیا باشد مدیر تجارت خانه را پیغمبر معین کرده است. خدا می‌داند بخواهم احادیثش را بخوانم پنجاه شب طول می‌کشد. یک کلمه من بگویم.

«ثعلبی» یکی از بزرگان علمای عامه است. تفسیری هم نوشته است، یک کتاب عقاید هم دارد، این حدیث در عقایدش است.

می‌گوید: پیغمبر یک روزی نماز صبح را خواندند، بعد از نماز بالا منبر رفتند. پیغمبر بعد از نماز بالا منبر می‌رفت تا وقتی منبر نبود پشتش را به قبله می‌کرد، رویش را به مامومین می‌کرد، موعظه می‌کرد، معارف می‌گفت، احکام می‌گفت، اخلاق می‌گفت، وقتی‌که منبر درست شد، بالا منبر رفت، رفت بالا منبر این عبارت را فرمود: «من افتقد الشمس فلیتمسک بالقمر و من افتقد القمر فلیتمسک بالفرقدان » فرقدان باید خواند، با حرف جر است، اما عَلم است و تغییرش نمی‌دهد. و من افتقد الفرقدان فلیتمسک بالنجوم الظاهره» [9] هر که آفتاب از دستش رفت، به ماه بچسبد، هر که ماه از دستش رفت، به دو ستاره نورانی که بنام فرقدان است، به آن‌ها بچسبد، هرکه این دو تا ستاره از دستش رفت، به ستاره‌های دیگر بچسبد. این را گفت پایین آمد. از پیغمبر سوال کردند: این فرمایشی که گفتید مرادتان چیست؟ هر که آفتاب از دستش رفت به ماه بچسبد، یعنی چه؟ فرمود: شمس من هستم، آفتاب من هستم، (وَ الشَّمْسِ وَ ضُحاها وَ الْقَمَرِ إِذا تَلاها) [10] این تفسیر شده است، تاویل شده است. شمس به پیغمبر9، قمر به امیرالمومنین7، فرمود: آفتاب من هستم.

راستی هم آفتاب هست، نورش اطراف خودش را مستکفی بالذات است، و به باطن ذاتش است. پیغمبر این‌طور است و هرکس مرا فاقد شد، یعنی من که مُردم، متمسک به ماه بشود. مرادم علی7 است. پیغمبر9 فرمود: قمر علی7 است. همان‌طوری‌که قمر، ماه، کسب نور از آفتاب می‌کند، علی7 هم کسب علم و عمل از پیغمبر کرد. «أَنَا أَدِيبُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ أَدِيبِي» [11] ، فرمود من شاگرد خدا هستم، علی7 شاگرد من است. فرمایش خود پیغمبر است.

لذا ما با این درویش بازی‌هایی که در می‌آورند، علی7 را می‌کشند بالا دست پیغمبر می برند. یک احمقی یک وقتی حرفی گفته بود که من چنان خلقم تنگ شد پیغام دادم به او که از این فضولی‌ها نکنی که روی منبر مفتضحت می‌کنیم. گفت: پیغمبر وقتی رفت به معراج و بر گشت، در خداحافظیش به خدا گفت: یا علی مدد. پیغام بهش دادم، گفتم: از این مزخرف‌ها اگر گفتی بالا منبر مفتضحت می‌کنیم. این مزخرف‌ها را کنار بگذار، «علی خیر خلق بعد رسول الله» است. شاگرد پیغمبر است. خودش هم می‌فرماید: «علمنی رسول الله الف باب من العلم ینفتح من کل باب الفا» [12] پیغمبر هزار در علم را به روی من گشود که از هر دری هزار در دیگر باز شد، یعنی یک میلیون مساله علمی پیغمبر به من آموخت، من هرچه دارم از پیغمبر دارم. همان‌طور که نور ماه، برای آفتاب است و ماه، از آفتاب نور را می‌گیرد و به ماها متلالا می‌کند، علی7 هم از پیغمبر9 گرفته و به خلق رساند.

فرمود: آفتاب من هستم، خود پیغمبر گفت: ماه علی7 است، فرقدان حسنین8 هستند، بچه‌های علی7، علی7 که از دست رفت، دنبال بچه‌هایش بروید. «فلیتمسک بالفرقدان» دست بزنید به دامان فرقدان، دو ستاره نورانی امام حسن7 و امام حسین7 بچه‌های علی7، «انجم زاهره» این‌ها که رفتند، به ستاره‌های روشن، فرمود: ائمه: هستند، امامان.

«حموینی» صاحب کتاب «فرائد السمطین» که یکی از علمای عامه است از طریق ابن عباس از پیغمبر نقل می‌کند، که پیغمبر فرمودند: «انا سید النبیین و علی سید الوصیین» [13] من آقای همه پیغمبرها هستم، علی آقای همه اوصیای پیغمبرها است. هر پیغمبری یک وصیی داشته است. وصی موسی7 یوشع7 بود، وصی حضرت عیسی7 که بود؟ خلاصه همه پیغمبرها اوصیا داشتند. فرمود: من سید و آقای پیغمبرها هستم، و علی7 آقای اوصیا است. فرمود: اوصیا بعد از او اولادهای آن‌ها هستند. اوصیای بعد از من دوازده تا هستند. اولشان علی7 است، آخرشان مهدی7

است. این عین عبارت پیغمبر است. حموینی صاحب کتاب فرائد السمطین از علمای عامه می‌نویسد.

از این‌ها زیاد دارم. معین کرد دوازده تا هستند. آن شب برایتان احادیثش را گفتم. گفتم ابن ماجه نقل کرده است. مسلم نیشابوری در صحیحش نقل کرده است. احمد در مسندش نقل کرده است. در جمع بین صحیحین نقل شده است. از خودمان تنها که حرف نمی‌زنم.

من روایاتی دارم که آن‌ها در کتاب‌هایشان نوشته‌اند: پیامبر گفته است: اوصیا من اولش علی7 است، آخرش مهدی7 است. گفته اوصیا من اولش علی7 است، دومش حسن7 است، سومش حسین7 است، و چهارمش هم بعد بچه‌های حسین7 هستند، انجم زاهره هستند، گفته اوصیای بعد از من دوازده تا هستند.

بخاری ابوعبد الله، که خیلی مرد متعصبی است تا آن‌جایی که می‌توانسته است، روایاتی که در فضائل علی7 و اولاد علی: است ذکر نکرده است. همین آدم در صحیح خودش که بهترین کتاب برادران عامی ما است، از زبان پیغمبر و به سندهای خودشان نقل کرده است که پیغمبر فرموده است: بعد از من دوازده امیر بر اسلام است، و تمام این دوازده تا از قریش هستند.

لذا سر بیان دوازده تا گیر کردند که دوازده تا کی هستند؟ آن هم، ما هم به روایات خودمان مفصل و مبسوط داریم. بالاتر از این‌ها به جان پیغمبر اگر من بخواهم در این وادی وارد شوم، اقلا یک ماه شما بیایید، من هی روایت برایتان از کتاب‌های برادران عامی خودمان، نه تنها کتاب‌های شیعه بخوانم. به عناوین مختلفه پیغمبر گفته است، اگر این کار را نمی‌کرد پیغمبر نبود. پیغمبری که زحمت‌های بیست و سه ساله خودش را همین‌طوری ول کند و برود، این تجارت خانه را ول کند و برود، هرکه هرکه بکند که انصار بگویند «منا امیر»، آن یکی بگوید منا امیر، این بگوید ما، آن بگوید ما، این بگوید رئیس از ما است، آن بگوید رئیس از ما است. بعد بیاید بزند تو دهان همه آن‌ها، بگوید نخیر، نه تو، نه او، و بعد یکی دیگر و در یکی دیگر قارقار راه بیافتد. بنی هاشم زیر بار نروند. اصحاب خاص زیر بار نروند.

جنگ، انقلاب، اختلاف که تا الان اختلاف هست، این پیغمبری که معین نکرده باشد و کار را به آشوب و انقلاب انداخته باشد، پیغمبر نیست، ولش کنید. به قدر یک تاجری در بقا تجارت خانه خودش فکر نکرده است.

نه آقا، خوب فکرکرده است، معین کرده است، همچین جیم به جیم، قدم به قدم، همه را معین کرده است، تا آن دوازدهمی که مهدی7 است معین کرده است. عجیب است برادران سنی ما.

خدا به حق پیغمبر، همه مسلمان‌ها را از جمیع خطرها حفظ کند.

آمین حسابی بگویید. این‌ها را ما دوستشان می‌داریم، برادر ما هستند، یک اشتباهی در راهی کرده‌اند، البته باید عادلانه، عاقلانه، دوستانه، اشتباهشان را گفت و الا برادر ما هستند، خونشان خون ما است، جانشان جان ما است، هر که بخواهد کوچکترین جسارتی به آن‌ها بکند ما در مقابلش ایستادگی می‌کنیم.

پیغمبر نکته به نکته، قدم به قدم همه را معین کرده است، حتی مهدی7 را گفته است.

در کتاب‌های برادران عامی ما، این قدر روایت راجع به مهدی آخر الزمان7 هست الی ماشا الله، در همین صحاحشان هست که پیغمبر فرمود: در آخر الزمان مهدی7 از فرزندان من می‌آید و اگر دنیا به یک روز برسد، خدا آن روز را آن قدر طولانی کند تا آن مهدی7 را آشکار کند و آن مهدی7 ظلم و ستم را از دنیا ببرد و آن مهدی7 کلمه لا اله الا الله را در دنیا جاری کند و باید هم این‌طور بشود.

خدا در تورات به موسی7 خبر داده است، به حبقوق پیغمبر7 خبر داده که باید لااله الا الله ها باید بوسیله پیغمبر فارانی، باید دنیا را بگیرد. ؟؟؟ ؟؟؟ 34:20 این عین عبارت عبری است که به حبقوق پیغمبر7 یکی از انبیا بزرگ بنی اسرائیل گفته شده است و الان در کتاب‌هایشان به عین این عبارت است. ؟؟؟ باید لااله الا الله ها این قدوس فارانی ؟؟؟ خدا از تیمار تجلی می‌کند و قدوس از کوه فاران. کوه فاران، کوه مکه است، به دلیل خود تورات، در تورات دارد که اسماعیل7 پسر ابراهیم7 در کوه فاران، بزرگ شد. تمام مورخین دنیا نوشته‌اند که حضرت اسماعیل7 در مکه بزرگ شد و بعد هم با قبیله ؟؟؟ 35:30 در اطراف مکه وصلت کرد. این را تمام مورخین دنیا نوشته‌اند. کوه فاران کوه مکه است. قدوس از فاران می‌آید ؟؟؟ 35:40

این‌جا شیرین است. یک تکه‌ای بین الهلالین بگویم. بنده یک وقتی مخم مرا به حرکت آورده بود، در تحقیق اساس دین روی علم، نه روی تقلید بابا و ننه و آخوند محل. رفتم یک مقدار زبان عبری با هر زحمتی که بود آموختم، بعد همین آیات را خوانده بودم به این ؟؟؟36:20 معطل مانده بودم، ترجمه‌هایی هم که شده، عربی و فارسی همه ؟؟؟ عین این عبارت را نوشته است. یک چند تا سور به یک آخوند یهودی در مشهد دادم. آن زمان مشهد بودم. حرامش باشد. ملاعبدالرحمانی بود. سور

دادم، نهار دادم. آخوند و سور دادن! این جز خوارق عادات است. این را بدانید. اما دیگر چه کار کنم دلم می‌خواست این کلمه را بفهمم. هر چه اصرار کردم که این ؟؟؟ چه معنی دارد؟ این می‌گفت نمی‌دانم. دروغ می‌گفت. نمی‌خواست به من یاد بدهد.

تا یک وقتی رفتم تهران و در ؟؟؟37:10 بودم، یک فرهنگ عبری به فارسی، هشت هزار لغت که یکی از دبیرستان‌های مربوط به یهودی‌های تهران چاپ کرده بود و در مدسه تعلیم می‌کردند، گیر ما آمد هر طوری که بود. وقتی نگاه کردم دیدم نوشته ؟؟؟ یعنی «همیشه». ختمیت دین اسلام است، ابدیت دین اسلام است، می‌گوید: ؟؟؟؟؟؟ 37:45 قدوس کوه فاران که می‌آید برای همیشه است. دیگر نبوت او انقطاع ندارد، این آخر پیغمبرها است. دیگر بعد از قدوس فارانی، دین و آئین و کتاب آسمانی و پیغمبری نخواهد بود. ؟؟؟ .

خیلی خوشحال شدم ؟؟؟ معراجش ؟؟؟ و لا اله الا الله او زمین را پر می‌کند ؟؟؟ . آن وقت پیغمبر فرموده است، برادران عامی ما هم در کتاب‌هایشان نوشته‌اند، که در آخرالزمان مهدی7 می‌آید. مهدی از اولاد من است و او زمین را مملو می‌کند از عدل و داد و کلمه توحید یعنی لااله الا الله.

این را هم برادران عامی ما در کتاب‌هایشان نوشته‌اند. دوازده تا که اولش علی7 است، آخرش مهدی7 است، این را نقل کرده‌اند.

حموینی از طریق ابن عباس، از طریق پیغمبر نقل کرده است، اول علی7 آخر مهدی7، تمام این صحاح‌ها هم دوازده تا را نقل کرده‌اند.

حتی ابوعبدالله بخاری بعنوان دوازده امیر نقل کرده است. «یکون بعدی اثنا عشر امیرا کلهم من قریش» [14] ، پیغمبر فرمود: بعد از من دوازده امیر و فرمانفرما بر اسلام و مسلمین فرمان‌داری دارند، دوازده تمامشان از قریش است، این دوازده تا، آن هم حدیثی که اولش علی7 است و آخرش مهدی7 است. دیگر چه می‌خواهی؟ مرگ می‌خواهی برو به گیلان، به قول خود گیلانی‌ها. مرد می‌خواهی بیا به گیلان، به قول ما که شوخی می‌کنیم. مرگ که می‌خواهی برو به گیلان،.

خودشان می‌دانند، ما زور و چماغ نداریم، برادر ما هستند، دوستشان می‌داریم، هرکس هم چپ به آن‌ها نگاه کند چشمش را در می‌آوریم، برادرهای ما بدانند مطلب از این قرار است.

حالا بیا به روایات شیعه، روایاتی که شیعه به طرق خودشان نقل کردند، مگر سلمان از اصحاب پیغمبر نبوده است، مگر ابوذر نبوده است، مگر مقداد از اصحاب پیغمبر نبوده است، مگر کمیل

نبوده است، مگر حذیفه نبوده است، این‌ها که همه از اصحاب خاص پیغمبر هستند و ما از طریق این‌ها حدیث داریم، هیچی؟

آن وقت از طریق این‌ها حدیث داریم که پیغمبر همه را معین کرده است. این «غدیر خم» هم که قریب به دویست سند، از دویست راه، ما سند داریم، برای قصه غدیرخم همه این‌ها هیچی؟ عجب ؟؟؟ 41:50 چماقی است. از دویست طریق، بلکه بیشتر از دویست راه، قصه غدیرخم گفته شده است. این قدر شعر، شعرای آن تاریخ گفته‌اند و الان قصائدشان الی ماشاءالله راجع به غدیر خم، غدیر خم چی‌چی بود؟ غدیرخم بیان کردند، همین مطلب بود که تجارت خانه بعد از من، دست علی7 است. «أَ لَسْتُ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُم » [15] چیست؟

این حالا وقتش نیست که شرح بدهم و الا شرح می‌دادم. معنی «الست اولی بکم من انفسکم» چیست؟ ولایت تکوینی نه تنها بر مسلمین، بر کل ممکنات است. وقتی همه اعتراف کردند، گفت: هرکس این مقام را درباره من قبول دارد، این مقام را درباره علی7 باید قبول داشته باشد. علی7 بعد از من ولی شما است. علی7 اولی به انفس شما است. همه این‌ها را گفته پیغمبر، آن وقت معین هم کرده است بعد از علی7 کی هست، بعد از او کیست، بعد از او کیست، بعد از او کیست، تا رسانده دوازدهمین پسر امام حسن عسکری7. مهدی7، نوعی نیست. حالا وارد شوم در بحث حضرت، این بحث امام زمان، چهل پنجاه شب، می‌خواهد که من هم حال داشته باشم، شما هم فراقت داشته باشید، تمام خصوصیاتش را بگویم، والله که قسم شرعی است، وجود مسعود این بزرگوار و بودش الان روی زمین، از این چراغ برای شما روشن‌تر می‌شود.

درباره مهدی7 یک عده درویش مسلک‌هایی‌که، ندیده‌اند حقیقت ره افسانه زدند، این عرفان مسلک‌های نادان، این‌ها هم خیلی خراب کاری راه انداخته‌اند، هرچه را نفهمیدند، یک مرتبه پرانده اندش به عالم حیروت، مثلا خضر پیغمبر7 و الیاس7 دو نفر آدم هستند، الان روی زمین هستند، گوشت و پوست دارند، مثل ماها هستند، زندگی هم می‌کنند، عمر این‌ها هم در حدود 3500 سال، قدری بیشتر است. زمان حضرت موسی7 بودند

از زمان حضرت موسی7 تا عیسی7 1500 سال است، از زمان حضرت عیسی7 هم تا حالا 2000 سال است سنه میلادی، میلاد حضرت عیسی7 است 1977 شش، چهار سال 44:50، 3500 سال است. خضر7 مخصوصا تا قبل از زمان پیغمبر، هر 500 سال یک نوبت تمام دندان‌هایش عوض می‌شد، یعنی همه می‌ریخت، دندان نو می‌آورد. چون دندان یک اسلحه خوبی

برای سلامتی ما است، قدر دندان‌هایتان را جوان‌ها بدانید، سیگار نکشید، قلیان نکشید، چپق نکشید، دندان‌هایتان را خراب نکنید، عمده آسیا است، اگر در آسیا خوب نرم کردید، زود تحلیل می‌رود، اگر بلغور شد، نه، و دندان آسیا ؟؟؟ 45:35 زیر دندان است. دندان‌های حضرت خضر7 عوض می‌شد، دندان نو به او می‌دادند. بعد از پیغمبر ما زودتر دندانش عوض می‌شود، هر 280 سال تقریبا یک مرتبه.

یک آدم روی زمین است. در اطراف مدینه، شتربان‌ها، ساربان‌ها، سنگ جمع می‌کردند با فلاخن سنگ به هم می‌زدند مثل سابق بیرجند که این طرف خندق با آن طرف خندق سنگ پرانی می‌کردند، شتربان‌های مدینه یک وقتی جنگ به سنگ کردند. خضر از آن‌جا عبور می‌کرده است، یک سنگی خورده به پیشانیش، پیشانیش مجروح شده است، اثر زخمش هم هنوز است.

اگر بخواهم بگویم ماشاالله است. آن وقت این عرفان مسلک‌های پوشالی چون نتوانستند عمر سه هزار ساله را هضم علمی کنند، آمدند خضر7 و الیاس7 را به عالم حپروت انداختند، خضر7 جنبه انبساط سالک است، الیاس7 جنبه انقباضش است. وقتی فقیر مولی، بدبخت می‌شود به قول خودشان، بدبخت است تریاک بهش نرسیده است، افسارش هم پهلویش نیست، تریاکش را نکشیده، چاییش را نخورده ؟؟؟ 47 دو تا انگشت هم بزند تاری را، سه تاری ؟؟؟ مثل ترشی امبه شده است، این فقیر بدبخت شده است.

جنبه انقباض سالک است، الیاس جنبه انقباضش است، ؟؟؟ پهلویش است، یا شعر می‌خواند، یا برایش سه تار می‌زند، این جنبه انبساط سالک است، این جنبه خضرش است. از این چرت و پرت‌ها، دو تا آدم خارجی است، این نتوانسته هضم ببرد عمر 3000 ساله را، 2500 ساله را، 3500 ساله را، خضر را کرده جنبه انبساط سالک، الیاس جنبه انقباض سالک است. این‌ها نیست فقیر مولی، این چرت و پرت‌ها چیست می‌گویی؟ این‌ها دو تا آدم خارجی هستند.

شب شهادت امیرالمومنین7 خضر آمد به حضرت امام حسن7 تسلیت گفت. تو خانه ائمه ما می‌آمدند، خدمت امام باقر7 می‌آمدند، الان هم هستند روی زمین هستند. عرفا این طوری هستند.

آن وقت نتوانستند مهدی7 ما را هضم ببرند، آمدند مهدویت را نوعی گرفته‌اند، باز در عالم حپروت انداخته‌اند، که از جمله آن‌ها جناب «ملا محمد بلخی» است معروف به مثنوی، مولوی رومی، ایشان از آن‌ها است.

ایشان می‌گوید: مهدی7 عبارت از تجلی شیخ در قلب سالک است. خیلی خوب، دست ننه‌ات درد نکند، نزول سکینه در قلب سالک، این ظهور مهدی7 او است. مهدی عبارت است از صورت ملکوتی شیخ، هر وقت که او در دل سالک تجلی کرد ظهور مهدی7 او شده است. هر وقت تجلی نکرد غیبتش است. این همه ننه ؟؟؟ 49:30،

شعرهایش را بخوانم نگویند افترا بهش می‌بندی.

پس بهر دوری ولیی قائم است تا قیامت آزمایش دایم است

پس امام حی قائم آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

نخیر آقا، آن مهدی7 ما از نسل علی7 است.

پس امام حی غایب آن ولی است خواه از نسل عمر خواه از علی است

شاخ گل هرجا که روید هم گل است خم مل هرجا که جوشد مل است

گر ز بغداد و هری یا از ری اند بی مزاج آب و گل نسل وی اند

مهدی و هادی ویست ای راه جو هم نهان و هم نشسته پیش رو

این شر و ورها را می‌ساخت. مهدی7 ما، بچه امام حسن عسکری7 است، گوشت و پوست و استخوان دارد، به والله العلی العظیم، به آن قرآنی که می‌خوانید، به تمام مقدساتی که دارید، دیدندش، می‌بینندش هم، البته نه به اختیار خودشان، دیدن به اختیار این طرف نیست، دیدن به افتخار آن بزرگوار است، خودش را به اذن الله، به هرکس که مصلحت بداند خدا، اجازه به او بدهد که او تجلی بر او کند، ببیندش.

من دو تا استاد داشتم هر دو استاد من خدمت امام زمان7 رسیده بودند. دیگر از این بالاتر، من چه دلیل دارد بخواهم دروغ به شماها بگویم؟ چه دلیل دارد بخواهم شماها را گمراه کنم؟ چه فایده‌ای برای من دارد؟ اگر این مطلب ضلالت و گمراهی باشد، برای بنده گمراه کردن شماها چه فایده‌ای دارد؟ پول به من می‌دهید؟ پست به من می‌دهید؟ مقام به من می‌دهید؟ به بنده چه می‌دهید؟ هیچی، پس دلیلی ندارد که من بخواهم شما را گمراهتان کنم.

به آن خدایی که می‌پرستید جز حق طلبی و حقیقت‌خواهی و راهنمایی شما به حق واقع، هیچ هدف دیگری ندارم، هیچ قصد دیگری ندارم، بعد از چند روز با شما خداحافظی می‌کنم، می‌روم، ممکن بمیرم، همدیگر را الی الابد نبینیم. بر فرض زنده باشم ما کجا و بیرجند کجا، پس نظری ندارم جز

این‌که شما را به حق و حقیقتی که از این چراغ روشن‌تر است راهنمایی کنم و بگویم. گول این گمراهان کودک نادان را نخورید. این‌ها کودک هستند.

دو تا استاد خود من داشتم، خدمت یکیش 24 سال بودم، خدمت یکی دیگر ده سال بودم. هر دوی این‌ها یک لنگری در این کره بودند، و این قرن‌ها دیگر مانند این‌ها را به ما نمی‌دهد، مگر این‌که انقلاب صفحه‌ای بشود و تبدیل محوری بشود، کره جور دیگری بشود، با این وضعیتی که می‌بینیم محال است مانند آن‌ها، اگر بخواهم اوصاف آن‌ها را نقل کنم چهار، پنج ساعت باید بگویم و اگر بعضی چیزها را نمی‌گویم، شما می‌گویید آشیخ بیخود می‌گویی افسانه است، آی چیزها من دیدم، هر دوی این‌ها خدمت امام زمان7 رسیده بودند. یکی در اصفهان خدمت رسیده است. یکی هم در نجف اشرف و در وادی‌السلام، سر قبرستان هود و صالح1، یکی آن‌جا شرفیاب خدمت حضرت شده است و یکی در اصفهان سر یک میدانی، پهلوی یک سید هندوانه فروشی، دیدندش. عیب ندارد حالا وقت شما هم گرفته می‌شود، بشود. ده شب دیگر نیایید پای منبر بنده، این تکه را برایتان بگویم.

یکی از همین استادهای من، خبر مُعَن است، طلبه‌ها، معنعن نیست، یک واسطه دارد. این حدیثی که من دارم برایتان نقل می‌کنم، قصه واسطه‌اش من هستم.

یکی از اساتید من مدتی چسبیده بود به امام زمان7 یک سرمایه حلال واقعی می‌خواست. یک روزی حلال واقعی تهیه کند. یک سال تمام، این، روزها را روزه گرفته بود، شب‌ها را هم احیا به عبادت کرده بود، و محکم در خانه امام زمان7 را می‌زده است که برود از خود حضرت سرمایه حلال بگیرد، حلال واقعی.

بنده و شما یک ساعتش را حاضر نیستیم، یک روزش را حاضر نیستیم، به مفت هم نمی‌دهند. به هوی و هوس که نیست. «من قرع بابا و لج ولج» [16] اگر لجاجت کردی، دنبالش را گرفتی، استقامت در کاری داشتی، به یک جایی می‌رسی، و الا به صرف این‌که چهار روز بروی در یک مدرسه، که تو محدث نمی‌شوی. باید دنبالش را بگیری. بعد از یک سال، شب در عالم رویا به او گفتند: فردا بیا فلان محل، آن‌جا یک هندوانه، خربزه فروشی است، آن‌جا بیا می‌بینی.

صبح حرکت می‌کند و می‌آید سر آن میدان، در اصفهان یک میدانی است، اصفهان میدان خیلی دارد، وقتی می‌رود، می‌بیند، یک سیدی آن‌جا نشسته، یک مقدار هندوانه، خربزه شکسته، پیشش است. چون اصفهانی‌ها مردمان عاقل و کاسب حسابی هستند، آن‌ها هندوانه، خربزه شکسته‌ها را

هم، یک‌جا نمی‌فروشند و دور نمی‌ریزند. قاچ قاچ می‌کنند. بعد قاچ قاچ می‌فروشند. قاچی، صنار، پنج شاهی مثلا می‌فروشند. هم جنس فروش رفته و هم کاسبی کردند و هم آن فقرایی که نمی‌توانند یک خربزه بزرگ بخرند خوب این هم یک قاچی می‌دهند. یکی از این‌ها نشسته آن‌جا، همین‌طوری خربزه، هندوانه قاچ قاچ جلویش گذاشته است، دارد چرت می‌زند. یک مرتبه می‌بیند حضرت پیدایشان شد. حضرت پهلوی او نشسته است، به محض این‌که چشمش به حضرت می‌افتد، منیتیزم می‌شود.

این‌جا من حرف‌ها خیلی دارم، این کلمات موج‌هایی دارد، شاید بعضی‌هایش را در این چند شب، بروز بدهم. خدمت حضرت رسیدن، اولا به اختیار ما نیست، این را بدانید. تا خدا اجازه ندهد به حضرت که حضرت خودشان را بنمایانند، محال است بشود خدمت حضرت رسید و لو سلمان زمان باشی و لو مقدس اردبیلی و شیخ مرتضی انصاری باشی. به قداست این طرف نیست به مصلحت و حکمت و اجازه خدا است، خدا مصلحت می‌داند که حضرت برای بچه نمایان شود، به حضرت می‌گوید نمایان شو. آن وقت حضرت خودشان را می‌نمایانند.

دیگر این‌طور دلخواه ما باز نیست. بعضی‌ها خیال می‌کنند، خدمت حضرت برسند، دیگر پیش خودشان سیاهه می‌کنند. زن من نمی‌زاید، دعای اولاد بگیرم، قرض دارم، قرضم ادا بشود، مثلا خانه ندارم، از حضرت خانه بگیرم، پیش خودش ردیف می‌کند، خیال می‌کند آن‌جا خانه خاله است، دهانش آن‌جا را ول می‌دهد که هرچه می‌خواهد بگیرد، نخیر این حرف‌ها نیست، هر مقداری که آن حضرت بخواهد، به همان مقدار بهره‌برداری می‌شود.

یک وقت بنا است که حضرت خودش را بنمایاند و تو هیچی نتوانی بخواهی، گنگت می‌کند. یک تصرف می‌کند به حس مشترکت ؟؟؟ 59:20 همه مطالب را از ذهنت می‌برد. وقتی‌که دور شد، آن وقت می‌گویی چطور شد؟ من می‌خواستم این‌ها را بگویم فراموش کردم. چطور شد من نتوانستم حرف بزنم. به هر مقداری که او بخواهد و اجازه بدهد به همان مقدار تو می‌توانی بهره‌برداری از حضرت کنی، گاهی می‌خواهند همین قدر ببینی و بشناسی و السلام، نفست می‌گیرد، حواست پرت می‌شود، مطالب از خاطرت می‌رود، زبانت به پت و پت می‌افتد، گنگ می‌شوی و نمی‌توانی حرف بزنی.گاهی می‌خواهند حرف بزنی بدهند و ؟؟؟ 1:00:08 هی بگویی، گاهی همه خواسته‌های تو را مامور است از قبل خدا اجابت کند. گاهی یکیش را، این شرح زیاد دارد.

فرمود: همچین که حضرت را دیدیم، خشک شدم. نتوانست هیچی حرف بزند، بعد از چند دقیقه سر مبارک را بلند کردند به او فرمودند: که چه می‌گویی؟ گفت: روزی حلال می‌خواهم، یک سرمایه حلال واقعی از دست شما، دیدی بعضی‌ها را علما را تیغ می‌زنند ؟؟؟ 1:00:50 غنیمت می‌دانند از آخوند بگیرند ؟؟؟ .

در آن تاریخ، این برای حدود 70 سال قبل است. در آن تاریخ پولی در اصفهان بوده است که هر هشتاد تای آن‌ها یک قران بوده است ؟؟؟ حضرت یکی از آن‌ها را داد. می‌گوید: کم است. که بعد خودش غصه می‌خورد چه حرفی بود، تا گفت کم است، دید حضرت نیستند. حالا دهانش هم باز شده ؟؟؟1:02:00 چشم و گوشش هم باز شده، ای داد بی داد، از سید می‌پرسد این کی بود پهلویت نشسته بود؟ گفت: نیست، رفت. می‌گوید این کیست؟ نمی شناسمشریال یک آدم خوبی است، گاه گاهی این‌جا پیش ما می‌آید، این چطور از کدام خانواده است؟ می‌گوید: نمی‌دانم، اما آدم خوبی است، با اخلاق است و خیلی مهربان است، کی می‌آید؟ حساب ندارد، گاهی سالی یک مرتبه می‌آید، گاهی دو مرتبه، گاهی بیشتر یا کمتر، چه کار می‌کند؟ می‌آید این‌جا صحبت می‌کند، دل می‌دهد و قلوه می‌گیرد، گاه گاهی هم اگر سرمایه ما از بین رفته باشد، یک سرمایه‌ای به ما می‌دهد.

یک ساده به قول تهرانی‌ها هالویی ؟؟؟1:03:20 گاه‌گاهی به او سرمایه می‌دهند، اما این آقا باید یک سال جان بکند، وقتی‌که چشمش می‌افتد، خشک می‌شود، نمی‌تواند حرف بزند، یک کلمه حرف می‌زند، این هم در دلش انداخته شده که بگوید کم است، مصلحتی در این مطلب است.

به سلامی شما یک سال دیگر جان می‌کند. مرد باید این‌طور باشد، یک سال دیگر شب‌ها را بیدار، روزها را روزه و به دعا و ثنا و ورد و ذکر و چه و چه، باز بعد از یک سال به او می‌گویند: فردا بیا همان جا که آمدی. آن‌جا می‌رود، به عین جریان سال گذشته، باز خشک می‌شود، نمی‌تواند حرف بزند، بعد از چند ثانیه یا دقیقه به او می‌گویند: چه می‌گویی؟ می‌گوید: یک سرمایه حلال می‌خواهم یک ؟؟؟ 1:04:40 می‌دهند. این‌جا دیگر می‌گیرد. حالا بعد چه می‌شود، این‌ها دیگر پیشکش شما باشد.

آقا امام زمان7 موجود است، یک آدمی است، مثل همین شماها، ریش دارد، ریش را نمی‌تراشد، چشم دارد، ابرو دارد، دهان دارد، دست و پا دارد، شکم و پشت دارد، پهلو دارد، حرف می‌زند، می‌خندد، می‌گرید، خواب دارد، بیداری دارد، زن دارد، بچه دارد، خانه دارد، آن حرف‌های چرت و پرت‌های شیخ احمد احسایی، که برداشته حضرت مهدی7 را سنگ فلاخون کرده، انداخته در

هورقلیا، مزخرفات است، شیخ هم یک قدری اتاق بالایش اجاره نشین است، بی‌خود گفته است، حضرت در هور قلیا چه کار می‌کند.

در رساله رشتیه‌اش است: «ان سیدنا المهدی لما خاف من اعدائه فر الی عالم هور القلیا و سیظهر فی جسد من یشاء» [17] ، نخیر، این شر و ورهای او هم نیست، تو چاه سرداب سامرا هم نیست. این را هم بگویم شیعه، اگر ان‌شاءالله تعالی موفق شدید عتبات عالیات رفتید، از من بشنوید من بی‌خود این حرف‌ها را نمی‌زنم، زیر این حرف‌های من یک معالی هست. یقین بدانید همچین ساده حرف نمی‌زنم، سامرا بروید و در سامرا زیاد بمانید. معنی ندارد، صبح به سامرا می‌روند و ظهر بر می‌گردند. چه خبرت است؟ آتش زیر پایت می‌سوزد؟ آن‌جا دربار است، شیطان، آن حرام لقمه می‌فهمد، بی پدر و مادر، چون شیطان خلقش ابداعی است، آن بی پدر و مادر می‌فهمد سامرا کجا است، می‌فهمد دربار است. آدم وقتی تو دربار رفت، زود نتیجه را می‌گیرد، سرداب مطهر محل عبادت امام زمان7 بوده است. الان هم گاه‌گاهی حضرت تشریف آن‌جا می‌آورند. سامرا زیاد بمانید سر قبر امام حسن عسکری7 و حضرت هادی و امام علی النقی8 زیاد بروید. حضرت تشریف می‌آورند. من ساده می‌گویم که این بچه‌ها خوب بفهمند. چطور شد تو که اندک بوی مسلمانی در شامه‌ات هست، دلت می‌خواهد، اقلا هفته‌ای یک نوبت، شب‌های جمعه سر قبر بابا و ننه‌ات بروی، یک حمد و قل هو الله بخوانی، یک چیزی به فقرا صدقه بدهی. قبرستان که می‌روید دست خالی هم نروید، زیارت اموات از اموات نباشد، یک چیزی هم ببرید به فقرای آن‌جا بدهید، پولی، نانی، گوشتی، یک قرآنی برای امواتتان بخوانند.

غرض، تو اندک بوی مسلمانی در شامه‌ات هست، شب‌های جمعه می‌خواهی سر قبر بابا و ننه‌ات بروی، فاتحه‌ای بخوانی، زیارتی بخوانی، امام زمان7 سر قبر بابا و ننه‌اش نمی‌رود؟ عقلتان را جمع کنید، ببینید چطور ساده دارم می‌گویم. تو به این مستحب اسلامی می‌خواهی عمل کنی. تو می‌خواهی احقاق حق بابا وننه‌ات را بکنی، شب به شب جمعه، بروی یازده تا قل هو الله، هفت تا انا انزلنا، این را که می‌گویم، مستحب است، تو دلت می‌خواهد، بروی این مستحب را عمل کنی، امام زمان7 نمی‌رود؟ می‌رود، سر قبر باباش، سر قبر جدش، سر قبر مادرش، سر قبر عمه‌اش می‌رود. این‌ها همه خوب جایی است. او می‌رود. سامرا زیاد بمانید، سامرا که ماندید توی حرم مطهر حضرت عسکریین8 بروید، زیاد هم بروید، صبح بروید، ظهر بروید، شب بروید.

یک چشم زدن غافل از آن شاه نباشید   شاید که نگاهی کند آگاه نباشید

در حرم بروید. تو سرداب بروید. شیطان اغوایتان نکند سامرا سنی خانه، باشد، به خدا، پول بده، همچین سنی‌ها ماده تو بشوند، همچین دوست تو بشوند.

من از مکه سنه 21 خورشیدی برگشتم. مادر و برادر کوچکم را کربلا برده بودم، از مکه برگشتند کربلا رفتند، مادرم به من گفت: ننه محمود، این سامرا خیلی نمانی، سنی خانه است. گفتم: سنی خانه باشد، سنی‌ها که ما را نمی‌خورند، برادر ما هستند. گفت: می‌ترسم. گفتم: ترس نداشته باش، صبر کن، احترامی که در سامرا از تو بشود، نه در نجف دیده باشی، نه در کربلا و نه در کاظمین. گفت خیلی خوب. سامرا رفتیم، مادرم را بردم به حرم، دم کفش داری. گفتم: «هذا امی» این مادر من است. هر وقت آمد حسابش را یادداشت کن، این قدر به تو می‌دهم، برای هر نوبت این قدر، در آوردم نقدی برای آن مرتبه را دادم، گفتم بگیر، گفت: بله. «نعم الله علیکم» ؟؟؟ 1:12:00 بعد آمدم سرداب بردم، هنوز نرفته پایین، یکی دو تا از این زیارت‌نامه‌خوان‌ها نشسته بودند، یکی از این بوقی‌ها گذاشته بودند، یک پولی تو این بوقی انداختیم، به او هم گفتیم: «هذا امی» این مادر من است، این هم برادر کوچک من است، هر نوبتی که آمدند، تو، بیست فلس یا سی فلس داری، گفت: «علی عینی و علی راسی» ما بیست فلس را دادیم. گفتیم: اگر سه نوبت آمدند، سه بیست فلس، شصت فلس داری، ؟؟؟1:12:40 رفتیم پایین، یک عده از این‌ها هم پایین بودند، خلاصه ؟؟؟ هشتاد ؟؟؟ فلس، صد فلس، برای هر مرتبه‌ای که ننه‌ام برود دادیم.

آقا، عصری هم مادرم را با آن برادر کوچکم فرستادم. شب آمد گفت: ننه محمود، این‌ها عجب مردمان خوش اخلاقی هستند. گفت: ؟؟؟ نه در کربلا نه در کاظمین این قدر آدم‌های خوش اخلاقی بودند، همچین ما رفتیم سلام کردند بعد گفتند: ؟؟؟ آقا پول مفتاح همه مشکلات است. خدا می‌داند دهان پیرمردها به آب می‌افتد اگر بگویم، کره‌های خوب، سرشیرهای خوب، شیر فرد اعلا خالص حلال زاده، برای ما می‌آوردند آخر کار به پول ایرانی 50 یا 100 تومان می‌شد.

سامرا زیاد بمانید. با همان برادران سنی هم مهربانی کنید، پول بیشتر به آن‌ها بدهید، سرداب زیاد بروید، حضرت گاه‌گاهی به سرداب تشریف می‌آورند، این‌جا محل عبادتشان بوده است، اما سر چاه نروید، یک جایی آن‌جا کنده‌اند، هر هفته، دو هفته‌ای خاک از خارج سامرا می‌آورند تو آن چاه می‌ریزند، بعد به بعضی نافهم‌های شیعه مثقال مثقال می‌فروشند، کله شیعه را می‌گیرند و در چاه می‌کنند، من خودم دیدم، بخوان: «بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیک یا صاحب الزمان و یا شریک القرآن و یا امام الانس و الجان عجل الله ظهورک و رحمه الله و برکاته»، کله‌اش را بالا

می‌آورد. آخر این چه چاهی است که هزار سال است خاک برمی‌دارند و خاک‌ها هنوز هست و خاک می‌آورند؟ آن وقت به این احمق‌ها، یک مثقال، یک مثقال، تو کاغذ می‌کنند و می‌فروشند، تبرک بگیرند.

نروید سر آن چاه، امام زمان7 تو چاه نیست که، یکی از تهمت‌های بزرگی که بعضی از آخوندهای برادران ما به ما بسته‌اند و تو کتاب‌هایشان هم نوشته‌اند و از خدا نمی‌ترسند این است که، شیعه عقیده‌اش این است که امام زمان7 تو این چاه است، می‌روند سر این چاه زیارت می‌کنند و هر روز جمعه هم، یک اسبی را زین می‌کنند، سر چاه می‌برند، می‌گویند: صاحب بیا صاحب بیا.

تمامش دروغ است. این دروغ‌ها را تو کتابشان می‌نویسند تا عوامشان را از ما برهانند که عوامشان ما را مسخره کنند. امام زمان7 در آن چاه نیست، سر آن چاه نروید، خاک آن چاه هم تبرک نیست، اصلا خاکی که تبرک است و ما دستور داریم تبرک بجوییم و از آن خاک همراه داشته باشیم، فقط و فقط تربت امام حسین7 است، حتی خاک نجف هم ما دستور نداریم که برداریم، خاک قبرستان بقیع، تبرک جستن معنی ندارد. کی گفته به خاک بقیع تبرک بجویید؟ یک مشت بردارید تا وهابی‌ها حمله بکنند مثل شمر به شما غضبناک بشوند. چه کسی گفته است؟ این احمقانه و جاهلانه است، بروید به زیارت قبرستان بقیع، یک مشت از آن خاک‌ها بردارید، آن وقت آن «هیات ناهی عن المنکر» هم مثل خولی و سنان حمله می‌کنند، هتک شیعه می‌شود. ما حدیثی نداریم خاک قبر پیغمبر9 و امیرالمومنین7 تا چه برسد به دور و برشان یا قبر ائمه: دیگر تبرک بجویید. ما به تربت امام حسین7 منحصرا تبرک می‌جوییم، تسبیح درست می‌کنیم، که اگر تسبیح از تربت سیدالشهدا7 شد، خود چرخاندش ثواب ذکر دارد، همراه ما باشد، ما را نگه‌داری می‌کند، سجده بر تربت سیدالشهداء7 «تخرق حجب السبع» حجاب‌های هفتگانه را پاره می‌کند. راجع به خاک امام حسین7 آن هم حائرش روایت داریم.

به هر حال برگردم، بروید در سامرا از من بشنوید و پنج روز، ده روز بمانید، آن‌جا دربار است، عاقبت یک چیزی گیرتان می‌آید، به خدا بی‌خود نمی‌گویم. برادران بیرجندی، بی‌خود حرف نمی‌زنم، رو بخار معده نمی‌گویم، رو کتاب حفظ نکردم، عبارت را به شما بگویم. این حرف‌ها معنا دارد، اساس دارد، بروید پنج روز، ده روز بمانید. یک وقت دیدید، دری خورد به تخته‌ای، یک وقت دیدید چشمتان به آن جمال نورانی افتاد، چه بشناسیدش و چه نشناسیدش، خود چشم به آن صورت بیافتد، یک بهره‌ای می‌گیرد. سرداب هم بروید ولی تو چاه نروید.

امام زمان7 در چاه نیست، امام زمان7 هور قلیا هم نیست، امام زمان7 تجلی شیخ در دل سالک هم نیست، امام زمان7 یک آقایی است مثل بابایش حضرت عسکری7، مثل جدش حضرت هادی7، برو بالا مثل جدش امیرالمومنین7، در همین قالب و قیافه و اسکلت ما است، روی همین زمین هم است، بر شیعیان و دوستانش تجلی هم می‌کند، گاه‌گاهی عنایت بیشتر گاهی هم عنایت کمتر.

خدایا به اسم اعظمت در قرآن چشم همه این جمع را به جمال نورانیش روشن فرما.

امروز خانه دل نور و ضیا ندارد   جایی که دوست نبود آنجا صفا ندارد

دنیا بی امام زمان7 صفا ندارد.

گل بی رخ یار خوش نباشد   بی باده بهار خوش نباشد

وقتی این مجلس‌ها رونق دارد که شمع محفل داشته باشد.

امروز خانه دل نور و ضیا ندارد   جایی که دوست نبود آنجا صفا ندارد

دزدان به کشور دل هر سو گرفته منزل   وآن بدر صدر محفل در خانه جا ندارد

ای شاه ماه رویان

یابن العسکری7 من از زبان این جمع می‌گویم.

ای شاه ماه رویان وی قبله نکویان   دریاب عاجزی را کو دست و پا ندارد

به حق مادرت فاطمه زهرا3 امشب توجه خاصی به این جمع بفرما.

سید الشهدا7 در میدان استغاثه کرد، فریاد هل «من ناصر» او بلند شد. امام حسین7 سه تا نعره عجیب کشید، چه صدایی هزار و سیصد سال است این صدا تو فضا طنین انداخته است.

«اما من موحد یخاف الله فینا اما من مغیث یغیثنا لوجه الله هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله» [18] سه تا ناله بلند، آهای سران لشکر، افسران ارشد لشکر، آیا یک خداپرست هست از خدا بترسد این قدر جوان‌های من را قطعه قطعه نکند؟ یاران من را نکشد. بر ما حمله نکند. آیا یک نفر هست برای خدا به داد ما برسد؟ آیا یک غیرتمند هست بیاید ناموس پیغمبر9 را حمایت کند؟

این صدا به گوش زن‌های میان خیمه رسید، خدا نکند زن و بچه یک کسی فریاد مردشان را بشنوند که توی کوچه داد می‌زند. می‌گوید: آی مردم یکی به دادم برسد، آن وقت زن و بچه چه حالی پیدا می‌کنند.

اهل علم عبارت مقتل این است: «فارتفعت اصوات النسا من الخیام» [19] همچین که صدای امام حسین7 به گوش زن‌ها رسید، همه آن‌ها،

شما هم، همه، بلند بلند فریاد بکشید،

همه فریادشان بلند: وا محمداه، وا علیاه، وا ؟؟؟ 1:26:40.

صدای ناله زن‌ها که بلند شد، دل امام حسین7 تکان خورد، من زنده باشم و زن و بچه‌ام داد بکشند. طرف خیمه‌ها روانه شد، برای این‌که زن‌ها را ساکت کند، خواهرم زینب، دخترم سکینه، چرا صدایتان را به ناله بلند کردید تا من زنده‌ام فریاد شما بلند نشود، دل مرا آتش نزنید.

این را داشته باشید.

دارد همان‌طوری که حرف می‌زد، یک مرتبه چشمش به بچه شیرخواره‌اش افتاد، «یا اختاه ؟؟؟ 1:27:35 الرضیع حتی امتعت» [20] خواهر زینب، برو آن بچه را بیاور، بچه‌ام را وداع کنم، برای آخرین بار ببینم، بچه را آوردند به بابا دادند.

این مقتلی که من می‌خوانم بسیار صحیح است اگر دلتان سوخت، ناله‌تان را بلند کنید.

همان دم خیمه، مقابل چشم زن‌ها، «اوما الیه لیقبله» صورتش را نزدیک آورد تا صورت علی را ببوسد،

یا الله، هنوز نبوسیده بود که تیر حرمله گلوی علی را برید.

به حق مولانا و سیدنا ابی عبدالله الحسین7 و بولده الرضیع با حال التجاع و استغاثه به درگاه خدا،

ده نوبت بلند:

یا الله

خدایا به دل سوخته و کباب شده امام حسین7 هنگامی‌که بچه شیریش را روی دستش تیر زدند، سید الشهدا7 کباب شد، به آن دل سوخته امام حسین7 همین ساعت امر فرج و ظهور امام زمان7 را اصلاح بفرما.

ما را به زودی به دیدار و به نصرت این بزرگوار سعادتمند بفرما.

ما را در ظل لواء ولایش از هر خطا و خطری حفظ بفرما.

مشکلات ما و همه مسلمانان را آسان گردان.

گرفتاری‌هایمان را برطرف بفرما.

بیمارانمان شفای خیر عطا بفرما.

خیرات و برکاتت را بر ما موفر بدار.

رفتگان ما، ذوی‌الحقوق ما را رحمت فرما.

موجودین، طول عمر، عز کامل، تایید شامل، عطا بفرما.

حاجات شرعیه این جمع، مرد و زن، عالم و عامی، از هر ردیفی که هستند برآور.

خدمات و زحمات قبول درگاه بدار.

بالنبی و آله و عجل فرج مولانا صاحب الزمان.

[1] . قصص: 51

[2] بقره : 285

[3] توبه : 111

[4] زمر : 30

[5] شوری : 38

[6] قصص : 68

[7] بحارالانوار : ج 14 ص 475 عبارت : لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرَ أُمِّه

[8]

[9] بحار الانوار : ج 24 ص 74 عبارت : ِ مَنِ افْتَقَدَ الشَّمْسَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالْقَمَرِ وَ مَنِ افْتَقَدَ الْقَمَرَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالزُّهَرَةِ وَ مَنِ افْتَقَدَ الزُّهَرَةَ فَلْيَتَمَسَّكْ بِالْفَرْقَدَيْن

[10] شمس : 1 - 2

[11] بحارالانوار : ج 16 ص 231

[12]

[13]

[14] ارشاد القلوب ج 2 ص 233

[15] معانى الاخبار : ص 52

[16] غرر الحكم ح 3751 ص 193- عبارت : من قرع باب الله فتح له

[17]

[18] اللهوف ص 102 - عبارت : أ ما من مغيث يغيثنا لوجه الله أ ما من ذاب يذب عن حرم رسول الله

[19] اللهوف : ص 115

[20]